

علم الحدیث

از استاد سید محمد کاظم عصار

معرفت را دوراه می‌باشد طریق آثار و طریق ذات و نباید این دوراه را بیکدیگر اشتباه نمود. بالجمله تمام این توجیهاات برای شرح حدیث بنظر ما چون کافی نبوده فکر دیگری برای تفسیر آن نموده و نتیجه فکر بقرار ذیل است:

حدیث شریف در مقام ایجاد راه جدیدی است غیر از طرق معهود و روشهای مشهور بدین قسم که حقیقت واجب عین خارجیت و صرف وجود است.

پس برای معرفت او وسیله علم حصولی ارتسامی موجود نیست و بهمین نکته اشاره دارد حدیث توحید صدوق (خداوند بندگان را تکلیف بمعرفت نفرموده و آلات و ادوات شناسائی برای آنان مقرر نساخته و او تکلیف نکند زیاده بر قدرت بندگان الخ) چون اسباب تحصیل علم ارتسامی منحصر است در احساس تخیل و تعقل و بدیهی است که حقیقت وجود در وعاء ذهن ننگد و باحاطة عقلی در نیاید. پس برای معرفت راه دیگری موجود است، بیرون از این طرق و خارج از روشهای مشهور و آن عبارت است از طریق علم مولود از عمل و نور حاصل از مجاهده چنانچه سابقاً بدان اشاره رفت که (العلم نوری قدفه الله فی قلب من یشاء) پس چون نور الهی متوجه قلب عارف گردد حیظه و کلیت یافته بحکم (لایسعی ارضی و لاسمائی و لکن یسعی قلب عبیدی المؤمن) مجلای ظهور حقایق شود و گفته آمد که این نور همان محبوبیت تامه کامله است حاصل از قرب نوافل (لایزال عبیدی یتقرب الی بالنوافل حتی احبه الخ) که در نتیجه این قرب جمیع اشیاء در نظر بنده خدافانی گردیده و جز حضرت حق در پیشگاه نظر او جلوه ننماید

پس معرفت الله بوسیله حضرت (الله) پدید آمده همچنین معرفت رسول بدین منوال است که پس از فراغت از اصل احتیاج به رسول و پیامبر از جانب حق چون رسول را بوصف تبلیغ و تکمیل و دارا بودن معجزات و وعد و وعید و غیره بشناسیم در این صورت رسول را بوسیله رسالت شناخته و بتوسط آثار صفات خاصه وی بدو معرفت یافته‌ایم و بهمین طریق است عرفان امام ولی و سایر حجج‌المیه. تفسیر فوق‌گرفته از توجیهاات سابق دقیق‌تر بنظر می‌آید، ولی خالی از نظر بنظر نمی‌رسد، زیرا ظاهر حدیث برخلاف آنست، چه آنکه بنا بر این تفسیر نیز حضرت حق بوسیله صفات و آثارش در ممکنات متعلق معرفت قرار گرفته است. در صورتی که حدیث در مقام معرفت ذات است، بتوسط ذات، نه بوسیله آثار و صفات، زیرا این قسم معرفت بوسیله صفات، مضمون خبر دیگری که بالصراحة این معنی را گوشزد ساخته، چنانکه صدوق روایت نموده است که منصور بن حازم از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده (پروردگار برتر و بالاتر از آنست که بواسطه خلق خود معروف شود، بلکه بندگان بوسیله حضرتش معروف گردند، وجهتش این است که ممکنات نظر به ذات خود عدم و نیستی صرف هستند و از جهت نظر به خالقشان وجود و هستی دارا شوند).

پس برای اشیاء ظهور و نوری نباشد مگر از جهت نور و ظهور حق تعالی، بنابراین معروف شدن اشیاء از آن جهت است که اشعه نور و لمعات ظهور و مرائی کمال و مجلای صفات و اسماء او هستند. از تأمل در این حدیث و روایت سابق بخوبی روشن گردد که

و بدین جهت تمام اعضا و قوی و ارکانش مملو از حق شود بنابراین حق را بدیده خود حق مشاهده نماید و کلام او را بگوش و سمع الهی شنود بدون آنکه حاجابی در بین باقی مانده باشد.

پس نمی بینید واجب را مگر بذات خویش بلکه در این نظر خداوند را ندیده است مگر خود پروردگار بالجمله نتیجه سیر و سفر من الله است الی الله که در این سفر معنوی از خداوند بسوی خداوند عارف و معروفی و ناظر و منظوری و سامع و مسموعی جز حضرت ذات نخواهد بود.

پس مراد حدیث شریف چنین است که در مقام معرفت و شناسائی باید بوسیله ریاضات نفسانی و اعمال و افعال جسمانی و مجاهدات و تادب باداب روحانی بحدی قدم گذارد که بسرحد محبوبیت تامه الهیه و قرب نوافل واصل گردید تا در این مقام مشاهده جمال الهی بنظر و بصر الهی تحقق یافته معرفت کامل بحضرت ذات و اسماء حسنی و صفات جلال و جمال حاصل آید و این همان شناسائی ذات است بذات و مؤید تفسیر فوق اموری است.

اول نبوی معروف (ابیت عن دربی یطعمنی و یسقینی الخ) که اشاره است باندکاک وجودی و استغراق در شهود افعالی و فناء از مشاهده غیر ذات الهی.

دوم نبوی مشهور (مامن عبدالاول و قلبه عینان و هما غیب یدرک بهما الغیب الخ) هر یک از بندگان قلبش دارای دو چشم است که بوسیله آن دو دیده ادراک امور غیبیه نماید.

پس اگر خداوند اراده خیر در حق بنده خویش فرماید درو چشم قلبش را باز نموده تا مشاهده کند آنچه از نظرش پنهان است.

سوم اخباریکه در سابق اشاره شد در باب جریان عیون حکمت بر زبان بندگان پس از ظهور نور علم در قلب آنان.

چهارم نبوی معروف (ان الله خلق خلقه فی ظلمة ثم الی علیه شیئا من نوره فمن اصابه من ذلك النور شیء اعتدی الخ) بالجمله هر گاه تتبع و جستجوی کامل در احادیث بعمل آید، بخوبی ظاهر شود که ائمه اطهار علیهم السلام بوسیله معرفت راجز بتوسط نور ربانی و شعاع

حقانی که در قلب عارف طالع گردد ندانند.

اما معنی فقره دوم روایت (اعرفوا الرسول بالرسالة) بدین وجه است که ابتدا تذکر داده شود که برای معرفت رسول و شناسائی انبیاء تنها داشتن احکام فرعی و تحذیر و وعید دادن و بیم و امید ایجاد نمودن کافی نیست همچنین بوسیله کرامات و آوردن معجزات و خارق عادات نتوان رسول را شناخت چه اینگونه امور از لوازم مشترك بشمارند و یا آنکه تمیز و تشخیص آنها از سحر و شعبده و نیرنگها و غیره در نهایت اشکال و صعوبت است چه آنکه اغلب مردم بر تفریق حقیقی و تفکیک واقعی معجزات و خوارق عادات که بدون وسایل طبیعی و حیل ریاضی و تسخیرات کواکب و ارواح ساذجه و استعانت از فنون شعبده و طلسمات است از غیر این امور قادر نیستند و اطلاع کامل ندارند بر تفصیل مبادی آثار و خواص گیاه و عقاقیر و سایر اسرار طبیعی.

پس هر امری که سر آن بر مردم مخفی و پوشیده باشد معجزه و یا خارق عادتش خوانند و در شمار امور غیبیه اش شمارند و بهمین جهت اختلاف تام در ملل و نحل ظاهر و انبیاء و رسل دچار زحمت و گرفتار افکار امت خود واقع گردیده اند و بر فرض تمیز و تشخیص سحر از معجزه در صدر اول نبوت و در دوره های بعد راه تحصیل یقین منقطع است و از اینرو بدعوی تواتر و نقل از اسلاف پرداخته اند و اینطریق هم افاده قطع نکنند چه آنکه مسلم است تمام آحاد و افراد تواتر کسائی باشند که قدرت بر تشخیص مزبور داشته و تمیز میداده اند که امور مزبور بوسایل طبیعی نبوده بالجمله راه معرفت رسول چنانچه مشاهده میشود و از حدیث شریف فوق برمیآید منحصر است در صفات خاصه و لوازم غیر منفک از نبوت عامه که بطور کلی میتوان آن خواص را در پنج اصل اساسی معرفی نمود بقرار ذیل:

اصل اول. دارا بودن رسول یک یا چند حرف از حروف اسم اعظم چه آنکه تمام حروف جز در شخص خاتم مجتمع نشوند دارا بودن انبیاء بر حسب تفاوت مراتب آنان حروف مرقوم را مفاد خبری است که در کافی از صادق اهل بیت عصمت نقل شده (قال علیه السلام

از موسی و درجه نوح از موسی و مرتبه آدم از ابراهیم و غیر او بالاتر است زیرا مقدار حروفی که بآنان عطا گردیده زیاده از سایرین بلکه مقدار اختصاصی هر کدام است نه بنیان مراتب باین معنی که هر رسولی حروف نبی سابق را دارا میباشد با چند حرف که مخصوص باوست بالجمله هر يك از انبیاء باید دارای مقداری از این حروف بوده باشند که از آثار و خواص بوجود آنها پی برده تا صاحبش را برسالت بشناسیم ضمناً باید دانست که امت و ملت هر رسول و پیامبری مظهر حروف مخصوص بآن نبی و دارای همان کمالات میباشد که رسولش مظهر واقع گردیده.

پس هر رسولی میتواند معرف امت خود شود و قوم خود را بشناسد و بهمین نکته اشاره دارد (کنتم خیرامة اخرجت للناس الخ) بنابراین میتوان گفت که رسول هر قومی بوجود وحدانی بسیط جامع کمالات تمام امت خویش است و تمام امت او بوجود تفصیلی حائز کمالات رسول خود میباشد.

ان عیسی بن مریم اعطی حرفین بعمل بهما الخ) مفادش آنکه عیسی بن مریم دو حرف عمل نموده و رسالت خود را بپایان رسانیده و از آن حروف بموسی بن عمران (ع) چهار حرف عطا گردیده و با ابراهیم (ع) هشت حرف و نوح (ع) را پانزده حرف داده اند و آدم (ع) بیست و پنج حرف نصیبش گردیده و خداوند متعال تمام حروف را در شخص محمد (ص) جمع فرموده اسم اعظم هفتاد و سه حرف که هفتاد و دو تای آن را بمحمد (ص) عطا فرموده و يك حرف را بوجود مقدس محمدی مخفی گردانید پس هر رسولی از اسم اعظم حظی دارا میباشد که بوسیله آن در موجودات بقدر مرتبه آن حرف تصرف مینماید اعم از ظاهر و باطن چنانچه در روایت دیگر وارد است که آصف بن برخیا يك حرف دارا بود از این رو در ظواهر اشیا تصرف مینمود.

بنابراین مقصود از حروف مرقوم مظاهر و آثار کلیه و جامعیت هر يك از آنهاست بکمالات مخصوصه اسماء الهیه و نباید توهم نمود که عیسی بن مریم پست تر



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

فصلنامه علمی-پژوهشی در زمینه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 شماره ۱۰۰، زمستان ۱۳۹۰
 سال شانزدهم، شماره ۱۰۰، زمستان ۱۳۹۰
 چاپخانه: چاپخانه علمی-پژوهشی
 آدرس: تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۰۰، طبقه ۱۰
 تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۸۸۸۸۸
 وبسایت: www.ia.ir